

فهرست

۲.....	ادله قاعده حرمت اعیان نجسه.....
۳.....	۱. آیات.....
۳.....	۲. روایات.....
۳.....	۲,۱ روایت تحف.....
۳.....	۲,۲ روایت فقه رضوی.....
۳.....	۲,۳ روایت دعائم الاسلام.....
۳.....	۲,۴ روایت نبوی مشهور.....
۳.....	۲,۵ روایت جعفریات.....
۳.....	۳. لقاء خصوصیت.....
۳.....	۴. قاعده عقلیه.....
۳.....	تقریر قاعده عقلیه.....
۴.....	ملاک مالیت اشیاء.....
۴.....	نتیجه مقدمات استدلال.....
۴.....	مناقشه اول استدلال.....
۵.....	مناقشه دوم استدلال.....
۶.....	جمع بندی مطالب.....
۷.....	حکم تکلیفی قاعده.....
۷.....	حکم وضعی قاعده.....
۷.....	اعیان و اشیاء متنجسه.....
۷.....	اقسام اعیان متنجسه.....
۷.....	قسم اول.....
۸.....	قسم دوم.....
۸.....	قسم سوم.....
۸.....	مسئله اولی: بیع عذرہ.....

۸..... حديث اول: ثمن العذرة سحت

۸..... حديث دوم و سوم: لا بأس ببيع العذرة

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله قاعده حرمت اعیان نجسه

۱. آیات

۲. روایات

۲,۱ روایت تحف

۲,۲ روایت فقه رضوی

۲,۳ روایت دعائم الاسلام

۲,۴ روایت نبوی مشهور

۲,۵ روایت جعفریات

۳. القاء خصوصیت

۴. قاعده عقلیه

تقریر قاعده عقلیه

مقدمه اول این است که تکسب و معامله و تجارت با مال درست است و تعلق به اموال می گیرد.

مقدمه دوم اینکه مال و مالیت متقوم به دو رکن و عنصر است یکی وجود المنفعة و دوم عزة الوجود.

مقدمه سوم اینکه هر یک از این وجود المنفعة و عزة الوجود نسبی است که به تفاوت اوضاع و احوال و زمان و مکان و نظامات حقوقی و وضعیت بشر می تواند متفاوت باشد، از جمله اینکه از لحاظ عقلا و شرع می تواند این ها از هم جدا بشود این سه مقدمه که مبنای استدلال است.

ملاک مالیت اشیاء

ملاک وجود منفعت است و آن هم منفعتی که به طور عام و آسان در دسترس همه نیست و الا چیزهایی هست که منفعت عقلاییه در آن نیست، چیزهایی هم هست که منفعت در آن هست، اما منفعت عامه‌ای است که فرقی نمی‌کند، مثل هوایی که در اختیار آدم‌ها است، در هوا منفعت هست، ولی چنان مجانی و ارزان در اختیار همه است که نمی‌شود بگوییم معامله بشود؛ بنابراین وجود منفعت به اضافه نوعی عزت و ندرت وجود و اینکه به آسانی و ارزانی و همگانی در دسترس همه نباشد، این دو را با هم جمع بکنیم نتیجه‌اش مالیت می‌شود. پس ملاک صحت معامله و تکسب این است که مال باشد و مال هم «إِنَّ النَّاسَ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»^۱ «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» بقره/۱۸۸ و امثال این‌ها در همه ملاک و موضوع و متعلق مال است. در مال هم دو چیز شرط است، منفعت و عزت وجود، این ملاک صحت یک تکسب است.

نتیجه مقدمات استدلال

این است که اعیان نجسه بعد از آنکه شارع طهارتش را الغاء کرد و حکم به نجاست کرد حکم به نجاست معنایش این است که منفعتش را از بین می‌برد، عین این است که یک نظام حقوقی بیاورد برده داری را لغو بکند، همین‌که قانون در مجلس فلان کشوری رفت و قانونی تصویب شد که برده داری لغو شد، فردای آن روز برده‌هایی که بودند مالیت اقتصادی ندارند، چون منفعتی که از آن‌ها مولایی کار بکشد لغو شد. بر اساس این مقدماتی که عرض کردیم ممکن است بگوییم شارع با حکم به نجاست در واقع نظام منفعتی اعیان نجسه را ملغی کرد و نظام منفعتی که ملغی شد، مال نیست و تکسب به آن حرام است و باطل است.

مناقشه اول استدلال

این است که تابه‌حال محور و مرکز اصلی بحث اصلی ما جواز معامله و حرمت تکلیفی بود و این دلیل افاده حرمت تکلیفی نمی‌کند، حداکثر افاده حرمت وضعیه می‌کند، برای اینکه می‌گوید قوام صحت معامله به این است که مالیت داشته باشد و مالیت به وجود منفعه است و منفعت هم نسبی است و در اعیان نجسه منفعت الغاء شده، پس مالیت ندارد، حداکثر برد این استدلال این است که می‌گوید معامله درست نیست، چون شرط صحت معامله این است که متعلق معامله

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۲۷۲.

مال باشد و چیزی که مالیت ندارد، صحت معامله ندارد، اما اینکه این امر حرام باشد و انشاء این معامله مؤاخذه داشته باشد، چون گفتیم که ما دو حرمت در آنجایی که بیع محرم داریم وجود دارد، یکی قبل از تبادل و یکی حرمت بعد از معامله است. حرمت بعد از معامله که اگر معامله باطل باشد، همه قبول دارند محل بحثی نیست، آنچه که محل بحث است، حرمت تکلیفیه متعلق به انشاء معامله است، این ملازمه‌ای ندارد برای اینکه نهایت مفاد و مدلول در این دلیل این است که این معامله چون در متعلقش مالیت نیست، باطل است و شرط صحت در آن نیست، اما هیچ ملازمه‌ای بین بطلان و حرمت معامله نیست. بین حرمت تکلیفی معامله و بطلان معامله عموم و خصوص من وجه است، معاملاتی داریم که انشاء حرمت تکلیفی دارد ولی باطل نیست، مثل بیع و معامله عند اذان یوم الجمعة است که معامله گناه دارد، ولی باطل نیست و بعضی از معاملات هم مثل بیع خمر هم حرام است و هم باطل است؛ و بعضی از معاملات باطل است، ولی اصل معامله حرام نیست، خیلی از جاهایی که شرایط صحت ندارد معامله باطل است، ولی این طور نیست که گناهی مرتکب شده باشد. آن وقت مناقشه اول در این استدلال این است که حداکثر برد این استدلال این است که معامله درست نیست و باطل است، اما اینکه معامله که صحیح نیست، پس معامله این به آن هم حرام است، این محل کلام است و هیچ ملازمه‌ای در این وجود ندارد.

مناقشه دوم استدلال

اشکال دوم این است که یک پله جلوتر می‌رویم، می‌گوییم از حکم به نجاست الغاء مطلق منافع به دست نمی‌آید، این اخص مدعا است، نوعی از منافع را الغاء می‌کند، حکم به نجاست بخشی از منافع را الغاء می‌کند؛ و آن اکل و شرب است و اینکه انسان به آسانی بتواند دست بزند و بردارد اکل و شرب است، این منفعت اکل و شربی را از او می‌گیرد، اگر آن شیء منفعتش فقط اکل و شرب باشد، با حکم به نجاست این اکل و شرب را از او می‌گیرد و غیر مال می‌شود، مثلاً خمری باشد که هیچ منفعتی ندارد، منفعت مبتلا به اکل و شرب است همین‌که گفت نجس است، یعنی این مال نیست، اما اگر عین نجسه منافع دیگری داشت، یا در طول زمان پیدا کرد، شارع در حکم به نجاستش می‌گوید اکل و شربش را برداشتم، ولی اگر منفعتی از حیث دیگری غیر از اکل و شرب دارد، حکم نجاست، جهات دیگر را سلب و نفی نمی‌کند و لذا مالیت باقی می‌ماند، به عبارت دیگر مالیت شیء به منفعت است، ولی منفعت منحصر در اکل و شرب نیست، یا منفعت منحصر در این نیست که انسان بتواند آسان با آن تعامل بکند که بگوید نجس که شد می‌گوید اکل و شرب نیست، تعاملش هم آسان نیست پس منفعت ندارد اگر چیزی منفعتش فقط همین باشد با آمدن حکم به نجاست مالیتش هم کنار می‌رود، ولی اگر این عین دارای منافی غیر از اکل و شرب و تعامل آسان با آن شیء است مثل خون در زمان که بحث

أكل و شرب نیست و بحث تزریق است و با آن انسان‌های زیادی نجات می‌یابند. این منفعتش حکم به نجاستش این منافع را زد، ولی منافع عقلانی دیگری دارد که با حکم به نجاست الغاء نمی‌شود و لذا مالیتش محفوظ است، این یک قاعده اساسی است که خود ایشان هم به این توجه دارند، منتهی اینجا نمی‌شود این نتیجه را از اینجا گرفت؛ و حاصل این کلام این است که همه مقدمات سه گانه را ما قبول داریم، ولی نکته اخیری که بخواهید بگویید این مالیت ندارد به این است که بگویید حکم به نجاست یعنی الغاء منفعت، ما می‌گوییم آن کلیت ندارد، حکم به نجاست الغاء به منفعت در جایی است که اصل منفعت او أكل و شرب است، حکم به نجاست می‌گوید أكل و شرب کنار رفت و بی‌ارزش می‌شود، ولی اگر آن عین علاوه بر این منافع معتد بهای دیگری غیر از أكل و شرب داشته باشد و تماس آسان با او داشته باشد، مانعی ندارد و مالیتش محفوظ است، معنای الغاء نجاست، الغاء منافع نیست، پس مالیتش محفوظ می‌ماند و معامله با او هم صحیح است مگر اینکه ما در جایی تعهدی داشته باشیم که بگوییم معامله با این درست نیست و الا اگر طبق قاعده باشد معامله با او هم درست است این هم مناقشه دوم است.

جمع‌بندی مطالب

این است که ما در آیات دو آیه داشتیم، بعد هم روایت تحف، فقه رضوی، دعائم الاسلام، نبوی مشهور، جعفریات، القاء خصوصیت و حکم عقل بر قاعده عقلی و عقلانی که تقریر شد، این نه دلیلی بود که در طول این ایام برای اثبات قاعده کلیه به آن تمسک کردیم. همان‌طور که ملاحظه کردید هیچ کدام از این ادله تمام نبود و نمی‌توانست بر این دلالت بکند که تکسب به اعیان نجسه به طور مطلق حرام است.

نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم این است که این ادله هیچ کدام دلالت بر حرمت تکلیفیه تکسب به اعیان نجسه نداشت، همان‌طور که هیچ کدام دلالت بر بطلان وضعی هم به طور مطلق نداشت، چون ادله غالباً سندی نداشت. بطلان وضعی یا صحت وضعی معامله به اعیان نجسه طبق بحث اخیری که کردیم ما باید قائل به تفصیل بشویم، بگوییم اگر منفعت از محله متعارف‌ای غیر از أكل و شرب و این‌ها در چیزی بود، معامله صحیح است و اگر نبود معامله باطل است و این هم به اختلاف زمان‌ها فرق می‌کند، پس نتیجه بحث‌هایی که ما انجام دادیم به خاطر ضعف سندی و دلالتی و امثال این‌ها این می‌شود که بیع اعیان نجسه به عنوان یک قاعده کلی حرمت تکلیفی ندارد، باید مورد به مورد برویم وارد بحث بشویم هر جایی دلیل خاص باشد باید بپذیریم، دلیل خاص نباشد حرمتی برای ما ثابت نشده است. این بالنسبة الی الحكم التکلیفی و اما بالنسبة الی الحكم الوضعی ما دلیل مطلق نداریم که بگوییم معامله به اعیان نجسه باطل است و حق در آن تفصیل است بین آنجایی که غیر از أكل و شرب و استفاده‌های متعارف تماس با اعیان نجسه منافع دیگری

متصور باشد یا نباشد اگر نفع دیگری غیر از این‌ها ندارد، معامله حرام نیست، ولی باطل است، اما اگر منافع دیگری دارد، مثل خون در زمان ما آن وقت معامله نه تنها حرمت تکلیفی ندارد، بطلان هم ندارد.

حکم تکلیفی قاعده

از لحاظ حکم تکلیفی قاعده عدم حرمت است الا اینکه در مواردی دلیل پیدا بکنیم.

حکم وضعی قاعده

از لحاظ حکم وضعی هم تفصیل است اگر منفعتی غیر از اکل و شرب و تماس‌های مستقیم دارد، باطل نیست، اما اگر منفعتی جز این‌ها ندارد، طبعاً با حکم نجاست، یعنی بی‌منفعتی و معامله و تکسب درست هم نیست. اگر ما دلیل خاص نداشته باشیم و در امری منافع محلل و محرم هر دو باشد، می‌گوییم معامله درست است، چون همان منافع محله متعارفه ملاک صحت معامله می‌شود.

اعیان و اشیاء متنجسه

بحث دیگری که اینجا مطرح شده اعیان و اشیاء متنجسه است که بحث‌های مفصل و طولانی راجع به آن شده، ولی ما می‌بینیم در اینجا اساس را که قبول نداریم و دلیل برای آن نداریم، خیلی روی آن بحث می‌کنیم، ولی مباحثی راجع به اعیان نجسه مطرح شده است، ولی اجمالاً این است که اعیان متنجسه با توجه به آنچه که ما عرض کردیم، اگر چیزی متنجس شد و قابل تطهیر است که از نظر عقلانی منفعت دارد و شرع هم که آن را قابل تطهیر می‌داند می‌گوید منفعت دارد، فرشی که نجس است خرید و فروش بشود، یا لباس نجس منفعت محله دارد، برای اینکه قابلیت تطهیر دارد و شرعاً هم منفعت محله دارد.

اقسام اعیان متنجسه

قسم اول

آن است که یقبل التطهیر الاعیان التي یقبل التطهیر ظاهراً و باطناً هذا یصح التکسب به برای اینکه منفعت دارد.

قسم دوم

این است که قبول تطهیر می‌کند، ولی نه در باطل بلکه در ظاهر، مثلاً وقتی می‌گویند که اگر قیر و این‌ها نجس بشود، مواد مذاب و این‌ها قابل تطهیر نیست، اگر حالت ۴۱/۵۴ دارد همه‌اش نجس می‌شود، ولی اگر حالت انجماد پیدا کرد، سطح ظاهری‌اش با ریختن آب پاک می‌شود، ولی اصل این ماده و درویش پاک نمی‌شود، به نظر می‌آید که تکسب به این باطل نیست، برای اینکه همین‌که منجمد می‌شود، می‌شود استفاده کرد و سطحش هم پاک است و مانعی ندارد و معامله به آن درست است، حتی اگر این هم نباشد تکسب به آن شاید درست باشد، برای اینکه از همین چیز نجس می‌شود در درون ساختمان‌ها استفاده کرد که هیچ وقت هم تماسی نیست و مشکلی برای کسی ندارد؛ و لذا این هم به نظر می‌آید درست است.

قسم سوم

لا يقبل التطهير ظاهراً و باطناً. مثل آبی که نجس شده که هیچ وقت نمی‌شود از آن استفاده کرد. در این خصوص همان حرفی که در اعیان نجسه بود، اینجا می‌آید که اگر منفعت او منحصر در اکل و شرب باشد، آن وقت حکم به تنجسش معنایش این است که این بی‌منفعت است و مال نیست و باطل است، ولی اگر منفعت منحصر به او نیست با همین آب متنجس می‌شود آبیاری کرد و لذا منفعت محله‌ای غیر از اکل و شرب دارد و معامله با آن هم درست است.

مسئله اولی: بیع عذر

حدیث اول: ثمن العذرة سحت

حدیث دوم و سوم: لا بأس ببيع العذرة

این روایات سه گانه هم به لحاظ سندی باید ملاحظه بشود که بحثی وجود دارد و هم به لحاظ دلالتی به خاطر تعارضی که وجود دارد، یک طایفه از روایات می‌گویند که «ثَمَنُ الْعَذْرَةِ مِنَ السُّحْتِ»^۲؛ و یک طایفه می‌گویند «لَا بَأْسَ بِبَيْعِ الْعَذْرَةِ»^۳ ما در هر یک از این مسائل هم حکم تکلیفی را می‌بینیم و هم حکم وضعی را می‌بینیم و مفاد روایات

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۷۵.

^۳ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۲۶.

خاصه چون قاعده کلی نداشتیم، جابجا باید ببینیم که قاعده کلی‌اش این است که تکسب عین نجس حرام نیست و اگر منافعی غیر از اکل و شرب دارد، باطل هم نیست و لذا اگر جایی بخواهیم بگوییم حرام است یا باطل است باید ادله خاصه مورد را ببینیم.